

منتظری چهره ای متعلق به رژیم اسلامی

سینا احمدی

پاره کردن عکس خمینی به بحث و موضعگیری متضادی بین نیروهای سیاسی دامن زده است. خمینی یکی از مهمترین نمادهای رژیم جمهوری اسلامی است با این حال نه او و نه دیگر نماد های رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی هیچکدام به تنهایی تصویری روشن از رژیم بدست نمی دهند. مردمی که به اعتراض به خیابان ها آمده اند و در عمل در مقابل نیروهای سرکوبگر رژیم و بوق و کرناهای رسانه ها و اندیشمندان ارتجاعی رژیم قرار گرفته اند، دست بگریبان با قدرت سیاسی حاکم هستند. شناخت ابعاد و چهره ها و توانائی های رژیم برای هر آنکسی که پای در این میدان گذاشته امری حیاتی است. گرچه برای رهائی از دهشت های رژیم اسلامی مردم نیاز دارند توانائی های خود را نیز بشناسند.

باند خامنه ای - احمدی نژاد مستاصل از تظاهرات های مردم و درمانده در ترمیم شکافی که در نتیجه رقابت بین باند های اصول گرا و اصلاح طلب درون رژیم اسلامی بوجود آمده، رندانه بر صحنه پاره کردن عکس خمینی زوم کرده اصلاح طلبان را متهم به توهین به بنیان گذار جمهوری اسلامی میکنند. باند حاکم آنها یقیناً فیلم و گزارش شعار نویسی های «مرگ بر خامنه ای»، «خامنه ای قاتله...» و پاره کردن و لگد کوب و آتش زدن عکس های خامنه ای را دیده اند. این فیلم سریالی است که امروزه در سراسر ایران اکران میشود و حتی مردم دیگر نقاط جهان نیز از تماشای آن لذت میبرند. آنها حتی اگر این فیلم های پربیننده را ندیده باشند، که بعید است، حتماً بدلیل عشق بی انتهای شان به پول، ضربدرهای «باطل شد» را بر روی عکس خمینی دیده اند. دلیل زوم کردن آنها بر صحنه پاره کردن عکس خمینی، کک انداختن به تنبان پاره رقیبان اصلاح طلب است.

سایت سربداران متعلق به حزب کمونیست ایران مارکسیست لنینیست مائوئیست موضعی قاطع گرفته و تحلیلی عمیق از صحنه پاره کردن عکس خمینی ارائه می دهد. آنها در اعلامیه خود تحت عنوان: «شما از پاره کردن تصویر خمینی شکایت می کنید؟ مردم صد سال پیش شیخ فضل الله نوری را به دار کشیدند!» ضمن حمایت صریح از این عمل تحلیلی علمی از آن ارائه میدهند. اطلاعیه آنها می گوید: «... پاره کردن عکس خمینی در واقع به زیر کشیدن ادعاهای الهی این حکومت است. اعلام این واقعیت به مردم است که این نظام و بازیگران آن ریشه در آسمان ندارند بلکه ریشه در همین واقعیات زمینی یعنی روابط طبقاتی حاکم دارند: این دولت، دولت طبقات سرمایه دار و ملاکان بزرگ است... خمینی به هیچ معنایی «مقدس» نیست: نه به معنای وصل بودن به «عالم غیبی» و نه به معنای یک مصلح اجتماعی. با معیارهای امروزی، او یک جنایتکار است که فرمان قتل هزاران زن و مرد سیاسی را داد... قداست خمینی و خمینی ها را باید شکست تا افق های بی کران فکری در مقابل مردم ما باز شود»....

اصلاح طلبان که هر روز و هر ساعت با مشکل شعارها و عملکرد رادیکال مردم روبرو هستند و عاجزانه مرتب فتوا میدهند: «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کمتر» و اصرار دارند مسئله فقط رای و رای گیری است، یکباره در مقابل ادعای حریف چنان دستپاچه میشوند که دو آتشه تر از اصولگرایان به دفاع از خمینی جلاد بلند میشوند!

دلایان توده ای - اکثریتی هول کرده، برای حفظ آبروی نداشته اصلاح طلبان دست بدامن تئوری توطئه میشوند. سیلی از مقاله در سایت ها و نشریات متعلق به این دار و دسته خائن براه می افتد که عوامل احمدی نژاد برای خراب کردن جبهه اصلاحات به خمینی توهین کرده اند! اینان همراه با مثنی تحکیم وحدتی و انجمن اسلامی سینه زنان و یا حسین گویان عکس خمینی جلاد و مرتجع را در

دانشگاه و خیابان بالای سر گرفته اعتراض کنان به باند خامنه ای - احمدی نژاد می گویند این وصله ها به یاران قدیمی امام نمی چسبند!!

با نگاه به مواضع و نحوه برخورد اشخاص و گروه ها در رابطه با عمل هوشیارانه و آگاهانه جوانان میتوان منافع طبقاتی آنها را بمقدار زیادی متوجه شد. منجمله موضع آیت الله منتظری در این مورد راه را برای شناخت چهره کمتر شناخته شده ای از رژیم باز میکند. آیت الله منتظری گفت: «مرحوم آیت الله خمینی واقعاً به این کشور خدمت کردند و ایشان رهبر انقلاب بودند... البته معصوم نبودند و اشتباه هم داشتند... حالا یک کسی در یک جایی کار خلافی کرد و عکس ایشان را پاره کرد... با بوق و کرنا کردن شما آبروی ایشان را می برید و می فهمانید که ملت ایران این گونه اند که عکس امام خمینی را هم پاره می کنند...» (برگرفته از سایت دفتر آیت الله العظمی منتظری، مورخ ۱۳۸۸، ۰۹، ۲۵)

آیت الله منتظری نظریه پرداز ولایت فقیه، کسیکه بر سر قتل عام های بعد از جنگ درون زندان ها با خمینی مخالفت کرد، کسیکه باعث آزادی بسیاری از زندانیان سیاسی از زندان ها شد، کسیکه بخاطر اینگونه مخالفت ها با خمینی از مقام جانشینی کنار گذاشته شد و کسیکه ضد ولایت مطلقه فقیه موضع گرفته و حتی کتابی به زبان عربی «المحاضرات فی الاصول» در نقد ولایت فقیه نوشته و... شخصیتی بود متعلق به همین رژیم اسلامی.

هیچ رژیم مرتجعی نمی تواند صرفاً با سرکوب دوام داشته باشد. مرتجعین گرچه برای بهره کشی از مردم اساساً به سرکوب متوسل میشوند ولی در همان حال به مشروعیت نیاز دارند. حکومت و دار و دسته ای که آنرا به نمایندگی از طرف طبقات حاکم اداره میکند گرچه بخشی حیاتی از رژیم ولی فقط بخشی از نظام حاکم است. هر نظامی از پیچ و مهره ها و کنش و واکنش های مختلفی تشکیل شده است. نظام های ارتجاعی چماق و شیرینی را توأم بکار میگیرند. این ابزاری در خدمت مسئله دیکتاتوری بر مردم و دمکراسی مابین طبقات حاکمه است. هر دولتی با هر اسمی چه اعلام بکند یا نکند، دیکتاتوری طبقات حاکم بر سایر طبقات تحت حکومت است و بین طبقات حاکم دمکراسی اعمال می کند. نظام بورژوازی دیکتاتوری بر مردم (شامل کارگران، زحمتکشان، دهقانان و خرده سرمایه داران) و دمکراسی بین سرمایه داران و ملاکین است. حکومت کارگری (دیکتاتوری پرولتاریا) دیکتاتوری بر سرمایه داران و ملاکین و دمکراسی درون خلق است. تفاوت اساسی دیگر در اهداف این دولت های اساساً متفاوت است. فرمانده و هدف دولت های سرمایه داری سود، در واقع رقابت برای سود بیشتر است. بهمین دلیل سرمایه داران ضمن داشتن منفعت مشترک در سرکوب و بهره کشی از زحمتکشان، برای کسب سود بیشتر علیه یکدیگر نیز مبارزه مرگ و زندگی می کنند. در حالیکه هدف دولت کارگری (پرولتاری) چهار سرنگونی و دو گسست برای رسیدن به کمونیسم جهانی است (چهار سرنگونی یعنی سرنگونی کلیه تمایزات طبقاتی، سرنگونی کلیه مناسبات تولیدی که این تمایزات از آنها ناشی میشوند، سرنگونی کلیه مناسبات اجتماعی منطبق بر این مناسبات تولیدی، انقلابی کردن کلیه ایده هائی که از این مناسبات اجتماعی ناشی می شوند. و دو گسست عبارتست از گسست رادیکال از تمام مالکیت سنتی و گسست رادیکال از تمام ایده های سنتی). در واقع قطبناهی دولت کارگری پاسخ دادن به نیازهای توده ها و حذف نهائی دولت است. داستان چماق و شیرینی خاص نظام های ارتجاعی است. شیرینی دادن آنها برای تداوم سرکوب گری است. درست مثل هدیه ای که مرد سرکوبگر به زنش برای تداوم زندگی مشترکشان میدهد. بازجوی بد کتک می زد و بازجوی خوب سیگار و غیره تعارف میکرد.

منتظری با مالکیت خصوصی، با نظام سرمایه داری، نظامی که بدون سرکوب و جنگ نمی تواند وجود داشته باشد، با اداره مملکت بر اساس قوانین اسلامی مخالفتی نداشت. منتظری ضمن قبول خمینی بعنوان رهبر نظام سرمایه داری کمپرادوری ایران، نظامی که عمیقاً در نظام امپریالیستی

جهانی ادغام شده و در خدمت منافع آنها عمل میکند، انتقادهایی هم باو داشت. منتظری گفت خمینی اشتباهاتی هم داشت. منظور منتظری قتل عام های درون زندان هاست. منتظری مخالفتی با عملکرد نظام سرمایه داری نداشت، او می خواست این نظام یعنی سرمایه داری کمپرادوری معتدل باشد، گویا سرمایه داری می تواند چیز دیگری جز آنچه که در تاریخ مملو از جنگ و استعمار و استثمار از خود بروز داده چیز دیگری باشد.

انتقاد منتظری به خمینی در محتوی شبیه بحث های رفرمیست هائی است که ضمن رد کردن انقلاب، خمینی و استالین و هیتلر را یک کاسه کرده آنها را دیکتاتور می نامند. روشن است این جماعت برای سرپوش گذاشتن بر جنایات بی حد و مرز سرمایه داری که فقط یک قلم آن طی جنگ دوم جهانی رقمی بیش از چهل میلیون کشته است، سعی می کنند صورت مسئله را مغشوش کنند. ظاهراً اشتباه نامیدن دستور قتل عام زندانیان توسط خمینی شبیه انتقاد کمونیست ها به استالین و اشتباهات او در مورد سرکوب مخالفین دولت کارگری است. اما این فقط ظاهر داستان است. بعلاوه تاکید و اصرار بر همسان نشان دادن این دو اشتباه اساساً متفاوت نشانه عوامفریبی تئوری پردازان رفرمیست است. کمونیست ها ضمن تاکید آشکار بر دیکتاتوری پرولتاریا علیه سرمایه داری، به تجربه دریافته اند طی دوران سوسیالیسم بعلت وجود زمینه های مادی برای سر برآوردن بورژوازی کماکان مبارزه طبقاتی وجود دارد و مسئله دیکتاتوری کدام طبقه علیه کدام طبقه کماکان مهمترین مسئله می باشد. با این حال کمونیست ها با تکیه بر تجارب چین تحت رهبری مائو تسه دون به این جمع بندی رسیده اند که بهترین راه مبارزه علیه سرمایه داری نه کشتن نمایندگان سرمایه داری بلکه خشک کردن مرداب هائی است که باعث زاد و ولد بیماری سرمایه داری میشوند. کمونیست ها برخورد استالین را به مخالفین دولت پرولتری اشتباه میدانند، نه به این دلیل که گویا اشکالی ندارد نظام سرمایه داری دو باره سر از خاک تمایزات طبقاتی بر آورد، انتقاد کمونیست ها به استالین آنست که اولاً دلیل متد غلط فکری نتوانست ریشه تبارزات بورژوائی و وجود طبقات تحت حاکمیت پرولتاریا را ببیند، ثانیاً نه به روش دیالکتیک ماتریالیستی بلکه با توسل به روشی مکانیکی به جنگ ظواهر رفته و در نتیجه دچار اشتباهات جدی شد. این اشتباهات بعلاوه اشتباهات دیگر استالین در جنگ جهانی دوم علیه فاشیسم هیتلری منجمله تکیه بر احساسات ناسیونالیستی توده ها و انقلاب جهانی را تابع منافع انقلاب در کشور سوسیالیستی کردن (که دفاع از آن بسیار مهم است)، موارد مورد انتقاد کمونیست ها هستند.

خمینی اما نه رهبر انقلاب بلکه مرتجعی قرون وسطائی بود که با حمایت امپریالیست ها و برای حفاظت از منافع آنها حاصل فداکاری های مردم در انقلاب علیه شاه را دزدیده و بقدرت رسید. ثانیاً در ادامه سرکوب توده های مختلف مردم منجمله زنان، دانشجویان، دهقانان، ملیت های تحت ستم فارس،... و کارگران دستور قتل عام کسانی را داد که با ایده های مختلف ولی اکثریت آنها در اعتراض به ستمگری سرمایه دارانه و انقیاد توسط امپریالیست ها بپا خاسته بودند.

دفاع و انتقاد منتظری از خمینی در چارچوب دفاع از سرمایه داری است. وجود امثال منتظری درون دولت های سرمایه داری یک ضرورت است. مضافاً آنکه منتظری خود یکی از مروجان عقاید ارتجاعی و پوسیده مذهبی بود. خمینی و منتظری هر چقدر هم که ظاهراً و یا بشکلی جدی با یکدیگر مخالف بوده باشند، هردو زائیده همان خاک طبقاتی هستند که مردم ما را در اسارت و دهشت نگاه داشته است.

<http://www.sarbedaran.org/archives/haghighat/H36.PDF>

در باره منتظری

خاطرات منتظری، خواننده را به دنیای کهنه و تاریک اندیش و فئودالی نهاد روحانیت می برد و عمق فساد را که در این دنیا وجود دارد و مشغله آخوندهائی که در آن پرسه می زنند را مشاهده می کند. از لابلای این کتاب نه تنها می توان به کاراکتر و اخلاق و رفتار خود منتظری پی برد بلکه نقش و جایگاه نهاد روحانیت در تاریخ معاصر ایران نیز روشن تر می شود..

مقاله زیر برای اولین بار در نشریه حقیقت شماره ۳۶- بهمن ۱۳۷۹ منتشر شد.

خاطرات يك پان اسلاميست شكست خورده

از حقیقت دوره دوم، شماره ۳۶، بهمن ۱۳۷۹ www.sarbedaran.org -

انتشار خاطرات منتظری از چند جنبه دارای اهمیت است. منتظری کسی است که در ایجاد و سر پا نگهداشتن رژیم اسلامی نقشی تعیین کننده داشته است. رو کردن برخی "راز و رمزهای" پوشیده از مردم، آنهم از زبان یکی از بلندپایگان این رژیم، چشم و گوش مردم را نسبت به واقعیات کریه و تکان دهنده پشت پرده بازتر میکند. علیرغم اینکه اشاره کتاب به برخی جنایات رژیم و مشخصاً قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷، موضوع تازه ای در بر ندارد اما طرح آن و چاپکم خمینی در اینمورد، سندیت بخشیدن و صحه گذاشتن بر حقیقتی است که سالهاست کمونیستها و انقلابیون آنرا برملا کرده اند. (۱) شکاف افتادن در میان مرتجعین خوبست. آنان برای نجات خودشان "کی بود کی بود، من نبودم" را شروع میکنند، دست هم را رو میکنند. با اینکار، بدون اینکه نیتش را داشته باشند، بر اشتیاق سیاسی مردم و نفرت و خشم آنان از رژیم می افزایند.

اما انتشار این خاطرات از جنبه ای دیگر نیز مثبت است. با مطالعه این خاطرات، خواننده نسبت به تیره ای از جانوران بنام روحانیت، شناخت بیشتری پیدا میکند. این خاطرات خواننده را به دنیای کهنه و تاریک اندیش و فئودالی نهاد روحانیت می برد و عمق فساد و کثافتی که در این دنیا وجود دارد و مشغله آخوندهائی که در آن پرسه می زنند را مشاهده می کند. از لابلای این کتاب نه تنها می توان به کاراکتر و اخلاق و رفتار خود منتظری پی برد بلکه نقش و جایگاه نهاد روحانیت در تاریخ معاصر ایران نیز روشن تر می شود؛ نهادی که همواره سنگر مرتجعین بوده و با قرار گرفتن در راس رژیم جمهوری اسلامی، مسبب جنایات بیست و دو ساله است.

با مطالعه این خاطرات، خواننده بهتر متوجه می شود که نهاد روحانیت همواره بطور مستقیم و غیر مستقیم در ارتباط با حکومت های ارتجاعی وقت بوده و يك رکن نظم کهن را تشکیل می داده؛ و اینکه همواره ریش جماعت آخوند در زمینه دریافت وجوهات، به تجار و مالکان بزرگ ارضی بند بوده است. نشان می دهد که چگونه امثال خمینی و منتظری بدون کمک تجار خون آشامی چون عسگر اولادی نمی توانستند سرپا بایستند. در این خاطرات میتوان به مناسبات و احترامات فئودالی مراجع مذهبی با یکدیگر بهتر پی برد؛ اینکه چگونه ریاکاری و دغلکاری و منافع مادی و جنسی شان را در لفافه ای از احادیث و آیات مذهبی، خواب و استخاره می پوشانند؛ به زن و فرزند شان بصورت مایملک فرودست نگاه می کنند؛ سرنوشت و ازدواج پسران و دخترانشان با استخاره تعیین می شود؛ و شوهر دادن دخترانشان وسیله ای است برای برقراری پیوند میان مراجع مذهبی.

منتظری کیست؟

منتظری از يك خانواده خشکه مقدس است و يك پان اسلاميست دو آتشف. او افسوس فروپاشی امپراتوری عثمانی را می خورد و خواهان دوران شکوه و جلال اسلام است. زندگیش در حجره های

مدرسه طلبگی غرق مطالعه و مناظره بر سر توضیح المسائل و احادیث آخوندهای بلند پایه، گذشته است. از مشغله هایش احکام مربوط به خرید و فروش ادرار شتر است و آئینهای مربوط به غسل و طهارت و چگونگی "مجامعت" با خر و گاو. خدمت مهم دوران جوانی اش مبارزه علیه بهائیت و توده هائی است که صرفاً بجرم داشتن مذهبی بغیر از مذهب حاکم، محکوم بودند گرسنگی بکشند. (۲)

منتظری از کسانی است که در دهه بیست و سی شمسی، امثال نواب صفوی و جریان فدائیان اسلام را محق می دانست؛ یعنی همان جریانی که برای حفاظت از بنیادهای عقب مانده فئودالی و اسلامی، روشنفکر خردگرایی چون احمد کسروی را به قتل رساندند .

یکی از مشغله های اصلی منتظری، مبارزه علیه کمونیسم است. تا آن حد که به اتحاد استراتژیک روحانیت با شاه علیه کمونیسم و حزب توده افتخار می کند. او بطور بیمارگونه ای ضدکمونیست است. وقتی از دوران زندانی بودنش در رژیم شاه صحبت میکند هنوز بخاطر عدم رعایت نجس و پاکی از جانب کمونیستها دلش خون است. (۳) خاطرات منتظری بطور غیر مستقیم افشاگر همدستی نهاد روحانیت در کودتای بیست و هشت مرداد ۳۲ نیز هست؛ هر چند سعی می کند با سانسور در این مورد حرف بزند و اینکه چگونه این نهاد در توطئه های دربار علیه حکومت مصدق همراه شد.

چگونه امثال منتظری از در مخالفت با رژیم شاه بر آمدند؟

زمانی لنین در مورد پان اسلامیسیم چنین گفت: "پان اسلامیسیم و جریانات نظیر آن....می کوشند جنبش رهائیبخش علیه امپریالیسم اروپا و آمریکا را با تحکیم موقعیت خان ها، ملاکین و آخوندها و غیره توأم سازند."

این حکایت انقلاب اسلامی و افرادی چون منتظری است.

رفرم امپریالیستی دهه ۴۰ شمسی (آنچه به انقلاب سفید شاه مشهور است)، به موقعیت نهاد روحانیت که با اتکاء به مناسبات عمیق فئودالی و نیمه فئودالی، دارای قدرت و نفوذ فراوانی بود، ضرباتی وارد آورد. با اصلاحات ارضی امپریالیستی بخشی از مالکان فئودال در هیئت حاکمه به موضع تبعی رانده شده و قدرت اقتصادی و سیاسی شان محدود شد. بهمین خاطر بخش مهمی از این جریان که زیر چتر روحانیت و نهادها و موسسات مذهبی قرار داشت، از موضعی پان اسلامیستی و فئودالی از در مخالفت با رفرمهای امپریالیستی و رژیم شاه بمثابة مجری آن، درآمد. منتظری در خاطرات خود هرچند سعی میکند از روی این موضوع مهم تاریخی سریعاً رد شود اما اذعان دارد که روحانیت از آنجائی که خود جزو مالکان بزرگارضی بود و یا با آنان زد و بند و ارتباط لاینفک داشت، به مخالفت با شاه کشانده شد. در خاطرات منتظری آمده که خمینی موزیانه سعی میکرد این واقعیت را مخفی سازد و به آخوندها رهنمود می داد که مساله زمین را طرح نکنید چون کشاورزان علیه ما خواهند شورید. البته کل این روحانیت در ارتباط با مساله زنان صراحتاً موضع خود را اعلام کرد. منتظری میگوید: "در آن زمان نه نفر از علما اعلامیه ای امضاء کردند که زنها نباید انتخاب شوند و نظر امام هم همین بود و خود ایشان هم اعلامیه دادند". و سپس در اسناد کتاب خود متن تلگراف خمینی به اسدالله علم - نخست وزیر وقت - را بجایمی رساند که در آن خمینی می گوید: "...ورود زنها به مجلسین و انجمنهای ایالتی و ولایتی و شهرداری مخالف قوانین محکم اسلام (است) که تشخیص آن به نص قانون اساسی محول به علمای اعلام و مراجع فتوا است و برای دیگران حق دخالت نیست."...

امثال منتظری حتی در اوج مخالفت خوانی با رژیم شاه، به قانون اساسی که سلطنت و شیعه اثنی اعشری رکن اصلی آنست متعهد اند؛ و نگرانی شان اینست که اعمال و زیاده رویهای شاه اساس نظام را از بین ببرد و موضعشان اینست که "شاه باید سلطنت کند نه حکومت". منتظری میگوید در دفاعیات خود در دادگاه گفتیم: "روحانیت خدمتگزار کشور و ملت است و شما دارید با این کارهایتان

این نیروی خوب را از دست میدهید... این روحانیت است که مردم را نگه می دارد...". بیجهت نیست که رژیم شاه و سازمان امنیت آن، علیرغم محدودیت هائی که برای دستگاه روحانیت طی دو دهه آخر سلطنت پهلوی بوجود آورده بودند، رفتاری کیفی متفاوت با دو نوع مخالفین خود (یعنی روحانیت و کمونیست ها) داشتند. برای رژیم ارتجاعی شاه، اسلام يك ابزار ایدئولوژیک مهم برای کنترل توده های روستائی و شهری و مقابله با نفوذ ایدئولوژی کمونیستی بحساب می آمد. در شرایطی که کمونیستها دائما سرکوب می شدند و حتی بجرم داشتن يك رمان کارگری به حبسهای طولی مدت محکوم می شدند، شبکه مساجد و حسینیه ها رو به گسترش داشت، اعلامیه و نوشتجات آخوندهای مخالف خوان با سعه صدر از جانب ساواک مواجه میشد و در شکنجه گاهها و میدانهای تیر تقریبا آخوندی مشاهده نمی شد.

خاطرات منتظری افشاگر این واقعیت است که چگونه در شرایط بحران انقلابی ۵۷ - ۵۶ قشر روحانیت توانست بر يك انقلاب توده ای سوار شود، و برای ممانعت از تعمیق انقلاب و پاگیری نیروهای کمونیست و انقلابی، سرعیا از در سازش با امپریالیسم آمریکا در بیاید؛ نشان میدهد که چگونه ماشین کهنه دولتی شاه را تحویل گرفتند، بجای ایدئولوژی سلطنتی رخت اسلامی بر آن پوشاندند و تمامی تلاش خود را برای به شکست کشاندن انقلاب بکار بردند.

منتظری در خاطرات خود از ملاقاتش با تیمسار مقدم رئیس کل ساواک شاه، چند ماه قبل از قیام ۵۷ (در خانه مطهری) صحبت میکند و اینکه پیام رئیس کل ساواک (یا در واقع پیام غیرمستقیم دولت آمریکا) را برای خمینی تحویل گرفته، به پاریس می برد. این پیام (که به نوشته منتظری خیلی با احترام و مودبانه و دوستانه از جانب تیمسار مقدم ارائه شد) از اینقرار بود:

– یکم، به کارگران اعتصابی شرکت نفت بگوئید برای مصرف داخلی نفت تولید کنند، چون مردم نباید از همین اول به شما و روحانیت و انقلاب بدبین شوند.

– دوم، ما در اینمدت تجربه خیلی داشته ایم. مواظب کمونیستها باشید. شما بخاطر دین و مذهب دارید فعالیت میکنید. قیام شما يك قیام مقدس است و ما به آن احترام میگذاریم. ولی کمونیستها از پشت خنجر میزنند.

– سوم، با پولهایی که از وجوهات بدست می آورید، موسسات مذهبی، دینی و اقتصادی درست کنید، حوزه ها را هم با درآمد آن بجرخانید.

منتظری از تیمسار مقدم سپاسگزار است و میگوید: "از صحبت هایش هم پیدا بود که مقداری درس طلبگی خوانده، يك عرق مذهبی هم داشت. با کمونیستها خیلی بد بود و برای روحانیت احترام قائل بود". این بخش از خاطرات منتظری، "وحدت پنهانی" میان روحانیت و ساواک شاه را در مبارزه مشترکشان برای حفظ نظام ارتجاعی و علیه کمونیسم و کمونیستها بخوبی نشان میدهد. (۴)

خمینی پیام رئیس کل ساواک را می گیرد و به بازرگان و رفسنجانی پیغام می دهد که به وضع شرکت نفت رسیدگی شود؛ و پس از آن که خود به قدرت رسیده وحشیانه اعتصابات کارگری را سرکوب کرده و فعالین کارگر را اسیر یا اعدام کردند. دارودسته خمینی بلافاصله بگیر و ببند و کشتار کمونیستها را آغاز کردند؛ چرا که با وجود هزاران هزار کمونیست انقلابی در صحنه مبارزه که بیدریغ خود را وقف رهائی مردم کرده و در کارخانه و مزرعه، در دانشگاه و اداره، و در نبرد مسلحانه توده ها را آگاه و متشکل می کردند، تحکیم و تثبیت حاکمیت انگلی اینان غیرممکن بود. اینان با حرص و طمعی تمام ناشدنی به ایجاد و گسترش انواع نهادهای مالی و اقتصادی دست زدند و با اتکاء به مناسبات عقب مانده نیمه فئودالی، استخوان های مردم زحمتکش را در شهر و روستا خرد کردند.

خاطرات منتظری تأییدی است بر اینکه نظام اسلامی و سلطنتی از يك ماهیت برخوردارند. يك نظام ارتجاعی که فقط با استثمار و ستم شدید توده ها، با وابستگی به امپریالیستها، با ترویج ایدئولوژی ارتجاعی، با زندان و شکنجه و اعدام کمونیستها و انقلابیون، با سانسور و خفقان و غیره می تواند سرپا بایستد. منتظری خود جزو قاتلین يك انقلاب عظیم توده ای است .

خدمات منتظری به جمهوری اسلامی

منتظری واضع تئوری ولایت فقیه است: او میگوید: ”(من) مساله ولایت فقیه و ادله آن و ضرورت آوردن آن را در قانون اساسی متذکر شدم، و این امر صد در صد محصول مطالعات و نظر خود من بود .“

ولایت فقیه یعنی توده مردم نادان و جاهل هستند، محکومند که برای ابد در نادانی باقی بمانند، و همواره فرد یا افرادی از روحانیت باید بالای سر توده ها قرار داشته باشند که بر جان و مال آنان نظارت کرده، آنها را در جهل نگاهداشته تا بتوانند با تأیید ”الله“ و قرآن بهتر شیره جان آنان را بکشند. ولایت فقیه بیان ایدئولوژی برده داری و جاودانه کردن آنست.

از دیگر خدمات مهم منتظری مشخص کردن و قطعیت بخشیدن به اینست که مفسد فی الارض کیست و با او چگونه باید رفتار کرد. او در باب اختلاف نظرهای فقهی خود با خمینی می گوید: ”بنظر من نفس مفسد فی الارض بودن در حکم اعدام موضوعیت دارد و ایشان(یعنی خمینی) اینرا کافی نمی دانستند بهمین جهت گفته بودند این مساله را طبق فتوای فلانی عمل کنید. من عقیده ام اینست که محارب هم از مصادیق مفسد است.“ در اسنادی که منتظری منتشر کرده به سندی برخورد می کنیم: موسوی اردبیلی در نامه ای به خمینی می نویسد: ”اعدام شخص مفسد که در نظر مبارک مورد احتیاط است به نظر آیت الله منتظری جایز است... و اگر اجازه می فرمائید در مراجع قضائی طبق نظر ایشان عمل شود.“ و خمینی پاسخ میدهد: ”مجازید طبق نظر شریف ایشان عمل نمائید.“

منتظری فتوا می دهد، خمینی موافق است و طبق آن کمونیستها و انقلابیون و توده های مبارز، بعنوان مفسد و محارب، اعدام می شوند.

از دیگر خدمات درخشان منتظری، موضوع تعزیرات(یعنی شکنجه) است. او میگوید که بلحاظ فقهی این مساله به او ارجاع شد و قضات اسلامی برای تنظیم قوانین مربوطه به او مراجعه کردند و نوشته و امضای او را گرفتند. اما این حيله گر شاید، نمی گوید که طبق آن امضاء چطور بهترین فرزندان مردم را در زندان ها قطعه قطعه کردند.

منتظری مفتخر است که در سالهای آغازین انقلاب، او مبتکر تاسیس اهرمهای وزارت اطلاعات در خارج کشور بوده است؛ جریانی که بعدها عامل و مجری خبر چینی و به قتل رسانیدن مخالفین جمهوری اسلامی در خارج بود. او مبتکر براه اندازی نماز جمعه ها و انتخاب ائمه جمعه(حتی در افغانستان) بوده است. جریانی بغایت ارتجاعی که وظیفه اش شستشوی مغزی مردم و حقه کردن ایده ها و ارزشهای پس مانده اسلامی و بسیج و تحریک قشرهای عقب مانده مردم برای سرکوب هر اندیشه و نیروی ترقیخواه است. از دیگر خدمات منتظری نظم بخشیدن به سیستم قضائی اسلامی و انتخاب قضات مومن و متعهد (نه فقط برای ایران که برای خارج کشور، مثلا برای شیعیان افغانستان) است. سیستم و قضات جنایتکاری که تا همین امروز رسالتشان خفه کردن و حکم زندان و تعزیر و اعدام صادر کردن برای هر کسی است که علیه نظام اسلامی مخالفتی ابراز کند. منتظری افتخار میکند او برای نخستین بار در مجلس اسلامی تصریح کرد که ملل غیر فارس و غیر شیعه، باید بجای خود بنشینند و دلیلی ندارد که هر ملتی بدنبال انتخاب نمایندگان از بین مردم خود (آذری و کرد و غیره) باشد. و این نه يك اعلام موضع صرف از جانب منتظری، بلکه پشتوانه سیاست سرکوب ملل ستمدیده

بویژه در کردستان بود. در مقطع ۱۳۵۸، هزاران پاسدار خشک مغز در استان اصفهان؛ که پشت سر منتظری سینه می زدند، با اینگونه فراخوانهای ارتجاعی به کردستان رفتند تا توده هائی که علیه ستم ملی و مذهبی بپاخاسته بودند و کمونیستهای بی خدا را به خاک و خون بکشند. منتظری افتخار میکند او مبتکر ایجاد مرکز تربیت آخوند و طلبه شیعه در اینسو و آنسوی جهان بود تا مردم را بجان هم بیاندازند و مانع وحدت مردم علیه ستمگران حاکم شوند؛ او بود که به جنگ میان شیعه و سنی در افغانستان دمید و دستجاتی بوجود آورد تا جنگ و خونریزی در میان مردم ستمدیده افغانستان را تشدید کنند و مانع این شوند تا توده ها، از هر ملیت و مذهبی، در برابر همه مرتجعین هشیار و متحد شوند تا جملگی را به گورستان تاریخ بفرستند؛ منتظری مفتخر است که او نمایندگان ولی فقیه را در دانشگاه ها تعیین کرد و هیئتی شامل کثیف ترین عناصر را برای اینکار برگزید (افرادی مانند جنتی و محمدی گیلانی) تا رهبری ولی فقیه را بر امر سرکوب و کنترل اساتید و دانشجویان تامین کنند، سلطه ایدئولوژی اسلامی بر دانشگاهها را تضمین کنند. منتظری به بقیه فخر می فرود که هیچکس به اندازه او به خمینی نزدیک نبوده و به اندازه او به اهداف خمینی (یعنی بخون کشاندن يك انقلاب توده ای و استقرار حکومت ارتجاع و جهل و خرافه) خدمت نکرده است. (۵)

در خاطرات منتظری يك دوره تاریخی مهم یعنی سالهای ۶۰ تا ۶۴ غایب است؛ سالهایی که رژیم با جنایات عظیمش در حال محکم کردن خود بود، منتظری در راس قدرت قرار داشت، وارث سلطنت خمینی بود. منتظری آگاهانه این سالها را مسکوت گذاشته تا معلوم نشود که او در جنایات این رژیم نقش مستقیم داشته است.

منتظری چهره يك منتقد بی مایه را بخود میگیرد. موعظه های لیبرالی میکند و از زیاد رویهای برخی سران رژیم اظهار نارضایتی میکند. اما این موعظه ها از فراز منبری بگوش میرسد که بروی استخوان های مردم بنا شده است. انتشار این خاطرات، منتظری را تبرئه نمی کند. او نیز بر آنچه بعد از استقرار رژیم اسلامی بر مردم رفت شریک است و هنوز نیز بر بسیاری از احکام و اعمال جنایتکارانه رژیم مذهبی صحه می گذارد.

چرا منتظری مغضوب شد؟

منتظری در دوره ای مغضوب شد که مجموعه ای از تضادها بر پیکر جمهوری اسلامی فشار می آورد و می رفت تا شکاف های جدی در ساختار قدرت ایجاد کند. در آن مقطع، بن بست جنگ ایران و عراق آشکار شده بود. پوچی ادعاها و امیدهای دارودسته خمینی برای پیروزی در این جنگ ارتجاعی به اثبات رسیده بود. شك و تردید نسبت به وعده های خمینی، رفته رفته در ذهن پایه های رژیم جا باز می کرد. از طرف دیگر، سرکوب و کشتار لجام گسیخته جمهوری اسلامی در سالهای ۶۴ - ۱۳۶۰، و فساد و غارتگری و قبحانه ملایان، نفرتی عظیم نسبت به حکومت را در جامعه انباشته میکرد. منتظری این دوراندیشی را داشت که زودتر از بقیه سران حکومت، رشد نارضایتی عمومی را تشخیص دهد و احساس خطر کند. نامه های هشدارآمیز وی به خمینی از یکسو تلاشی بود برای بازگرداندن آب رفته به جوی و ترمیم اعتماد ضربه خورده توده ها با هدف نجات نظام اسلامی؛ و از سوی دیگر گامی بود برای اعاده حیثیت از شخص خود و به اصطلاح جدا کردن حساب دارودسته منتظری از دیگر باندهای رقبیش در حکومت. اینگونه اقدامات تضادهای میان منتظری و رقبانش را حادثتر کرد. بعلاوه يك اختلاف سیاسی معین هم بین دارودسته خمینی و دارودسته منتظری وجود داشت. سؤال این بود که در جهان دو قطبی آن روز، رژیم فئودال - کمپرادوری اسلامی باید اساسا به بلوک غرب (آمریکا و اروپا) خدمت کند، یا باید روی به جانب بلوک شرق (شوروی و متحدانش در منطقه) بجرخاند. این اختلافی بود که در آندوره به اشکال مختلف در بسیاری از رژیم های ارتجاعی "جهان سوم" بروز کرده بود. خمینی و متحدانش این نکته را از همان روز بقدرت رسیدن فهمیده بودند که بر يك دستگاه ساخته و پرداخته آمریکا تکیه زده اند که از بازار فروش نفت گرفته تا تسلیحات

ارتش آن وابسته به غرب است. آنان علیرغم سر دادن شعارهای عوامفروبیانه ضدآمریکائی نیاز به رابطه با آمریکا را بخوبی احساس می کردند و تماس های متعدد پشت پرده جمهوری اسلامی با مقامات آمریکائی(منجمله ماجرای سفر مك فارلن) این واقعیت را نشان می داد. از نظر بلوك غرب، ایران اسلامی می توانست نقش مهمی در کشیدن مانع دور شوروی بمثابة رقیب عمده آمریکا و سد کردن راه نفوذ سیاسی و نظامی اش در منطقه بازی کند. اما درون هیئت حاکمه اسلامی، بخش ها و عناصری نظیر منتظری هم بودند که گرایش به الگوی دیگری از وابستگی داشتند. اینان رژیم حافظ اسد و قذافی را که تحت الحمایه شوروی بود، در مقابل غرب ژست به اصطلاح مستقل و مبارزه جو می گرفتند را بیشتر می پسندیدند. یعنی دعوی خمینی - منتظری بر سر این هم بود که نوکران اسلامی امپریالیسم باید "هم شرقی، هم غربی اما، بیشتر غربی" باشند یا "هم شرقی، هم غربی، اما بیشتر شرقی"! سرانجام وقتی نزدیکان منتظری خبر مذاکرات پشت پرده ایران و آمریکا را به کمک نشریه الشراع(وابسته به رژیم سوریه) برملا کردند، کار به مغضوب شدن منتظری و خلع وی از ولایتعهدی خمینی کشیده شد.

خاطرات منتظری؛ بحران ایدئولوژیک

منتظری نگران بدبین شدن مردم نسبت به رژیم اسلامی است. در شرایطی که مردم نسبت به اسلام نه فقط بدبین بلکه از آن بیزار شده اند. سالها حاکمیت اسلامی با قوانین و بنیادهای نابود کننده و فاسدش حال مردم را بهم زده است. اخلاقیات بنده وار، ضد آزادی، ضد زن، ضد شادی و جوانی و غیره، مردم را به طغیان واداشته است. فرهنگ خرافه و جهل و استخاره، جامعه را به قهقرا برده است. هیچ چیز مترقی و تکامل یابنده و زنده در دین اسلام (مثل هر دین دیگری) وجود ندارد و اینرا عمل ۲۲ سال حاکمیت رژیم اسلامی برای مردم عریان کرده است. بقول صادق هدایت آنجائی که دین اسلام و مذهب شیعه با آخوند و فرهنگ نجس و پاکی و سید و ساداتش، حاکم باشد آنجا "ته خلی جهان است".

مردم علیه این گنبدی سر به طغیان گذاشته اند؛ و نگرانی منتظری همین است. او بحدی نگران این مساله است که میگوید: ".....انقلاب نمی کردیم بهتر بود. برای اینکه اقلا قداست اسلام محفوظ بود."

نظریه پردازان رژیم اسلامی در مواجهه با بحران ایدئولوژیکی که جامعه را فرا گرفته، تدابیر مختلفی اندیشیده اند. امثال عبدالکریم سروش با تزهای "نواندیشی" دینی وارد میدان شدند تا تضادهای میان پان اسلامیسم و مدرنیسم امپریالیستی را پاسخ گویند. تلاشهای امثال سروش برای حراست از اصل نظام و دین است تا بتواند لایه نازکی از قشر تحصیل کرده مذهبی را ارضاء کند. اینان می خواهند همان کثافت را با مقداری رنگ و لعاب به جامعه حقه کنند. اما با "پوپر" و فلسفه بافیهای ارتجاعی و سفسطه گرایانه نمیتوان بحران ایدئولوژیکی جامعه را پاسخ گفت. مضافا همین مساله که امثال سروش زیادی "خودی" هستند و مغضوب هم واقع نشدند، به بی اعتمادی مردم نسبت به آنها و موعظتشان دامن میزد.

حالا منتظری که هم مغضوب شده و هم ظاهر "غیرخودی" تری دارد، به نجات دین و نظام آمده. يك هدف موعظه های منتظری بخش هائی از جامعه است که زمانی پایه های این رژیم بودند و از زمان به پایان رسیدن جنگ ارتجاعی ایران و عراق و دیدن نتایج آن منفعل و بحرانی شدند. آن "اصولیت" و "اخلاقیات" و معنویاتی که بعنوان خصوصیات و اصول دین اسلام به آنان حقه شده بود، برای بسیاری از آنها زیر سؤال رفت. آنها مسلمانان دو آتشه ای را دیدند که به قیمت جنگ ارتجاعی و بروی مین فرستادن نوجوانان مردم، روز بروز فربه تر شدند. زیر سؤال رفتن آن بنیادها و احکام، پایه های فرسوده دین و مذهب را سست تر کرد. يك وظیفه منتظری توجیه پایه های سابق رژیم اسلامی، روحیه دادن به آنان و به تحرك واداشتن آنانست. هرچند برای دو دوزه بازی مشکل دارد. از یکطرف باید در ارتباط با جنایاتی که حکومت اسلامی مرتکب شده، قیافه منتقد بخود بگیرد و از طرف

دیگر نگران دین‌گریزی و نفرت مردم از حکومت مذهبی است. بخاطر همین تلاش میکند تا چهره کسی را بخود بگیرد که فقط از زیاده روی و زیاده خواهی برخی سران رژیم ناراضی بوده است. او محتاط است که "انتقادهایش" خدشه ای به بنیادهای نظام دینی و قوانین شریعت وارد نکند و حریم روحانیت و مرجعیت خدشه دار نشود. در جابجای خاطراتش وفادارانه روحانیت و مرجعیت شیعه را تبلیغ میکند، کثیف ترین عناصر این روحانیت از مرجع تقلید "عالیرتبه" اش بروجردی گرفته تا آخوند ساواکی ای مانند فلسفی را در پس حمایت خود قرار می دهد. "سپاس گوئی" و همدستی امثال لاجوردی شکنجه گر و عسکراولادی زالو صفت با رژیم شاه را توجیه می کند. برای خامنه ای نامه دلسوزانه می نویسد و ریاست جمهوری خاتمی را تبریک میگوید. اما بیشتر از همه مراقب است که غباری بروی عباي خمینی ننهیند. مرتبا اعمال "امام راحل" را پرده پوشی می کند و تصویری بغیر از آنچه مردم از این مرتجع دغلكار دارند، ارائه می دهد. او هنوز خواب "امام" را می بیند که با هم در باغ و بوستان بخوشی مشغول گپ زدن هستند. او در واقع خواب دورانی را می بیند که قدرتی داشتند، و هنوز می توانستند بر توهمات مذهبی مردم سوار بشوند و با کشتار و سرکوب جامعه را در چنگ خود نگاهدارند. اما منتظری واقعا خواب می بیند!

جامعه بحرانی است و مساله بود و نبود رژیم اسلامی مطرح است. ترفندهای هیئت حاکمه ارتجاعی برای سر پا ماندن شکست خورده است. نه راه حلی برای بحران اقتصادی دارند، نه قادرند بر شکافهای تعمیق یابنده میان خود فائق بیایند. شکاف میان توده های مردم با کلیت حاکمیت ارتجاعی عمیقتر از همیشه است. مردم با رنج و خون طعم حاکمیت مذهبی و عملکرد روحانیت را چشیده اند. هیچگاه در تاریخ این کشور، دین و مذهب و روحانیت تا این درجه مورد تنفر مردم نبوده اند. نگرانی منتظری از اینست. اما بی مایه تر از اینست که بتواند نقشی مستقل در تحولات جامعه ایفا کند، هرچند که جناحهایی از حکومت در دعوی قدرت، و برخی نیروهای همدست رژیم که خارج از قدرتند (مانند توده - اکثریتی ها یا ملی - مذهبی های سازشکار)، تلاش میکنند با کارت او بازی کنند بلکه این میانه چیزی به آنها بماسد.

منتظری يك پان اسلاميست دواشته است که تاریخ حکم بطلان برویش کشیده است. اما کنار نمیرود و کنار نرفتنش پایه مادی دارد. او بروی مناسبات اقتصادی و اجتماعی که بر این جامعه حاکم است حساب باز کرده؛ جامعه ای عمیقا گرفتار در يك مناسبات عقب افتاده؛ جامعه ای که هنوز مناسبات نیمه فئودالی زیر و روی آنرا تحت تاثیر قرار می دهد و بورژوازی اش به درجه ای اسیر این مناسبات است که امثال منتظری با فئودالی ترین و عقب مانده ترین ایده هایش هنوز زمینه اینرا می بینند که "قهرمان" آن باشند.

برای تسویه حساب قطعی با جمهوری اسلامی، برای تسویه حساب با مناسبات اقتصادی و اجتماعی و ایده ها و ارزشهای قرون وسطائی که امثال منتظری مبلغ آنند، جامعه ما نیازمند يك انقلاب دمکراتیک نوین به رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست آنست. انقلابی که مناسبات نیمه فئودالی را ریشه کن میکند و استقلال و رهائی ملی از چنگال امپریالیسم را به ارمغان می آورد. تنها چنین انقلابی است که می تواند دست موسسات مذهبی را از عرصه اقتصاد و سیاست کوتاه کند و دیگر اجازه ندهد تا بروی استخوان های مردم، مفت خورها و جانی ها خوان یغمای خود را پهن کنند؛ تنها چنین انقلابی می تواند پایه های نفوذ و موجودیت نهاد روحانیت را زیر ضرب برد و شالوده حاکمیت مذهبی را نابود کند.

توضیحات

۱) حکم از این قرارست: ".....سریعا دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده ها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است."

۲) " تمام طبقات و اصناف نجف آباد را دعوت کردم و همه علیه بهائیت اعلامیه دادند. مثلا نانوایان نوشتند ما به بهائیان نان نمی فروشیم. راننده ها امضاء کردند که ما دیگر سوارشان نمی کنیم. از همه علمای نجف آباد و افرادی که با صنف های مختلف مربوطند کمک گرفتیم. خلاصه کاری کردیم که از نجف آباد تا اصفهان که کرایه ماشین يك تومان بود يك بهائی التماس میکرد پنجاه تومان بدهند و او را نمی بردند."

۳) "ما در این زندان خیلی رنج می بردیم. يك حمام كوچك داشتیم كه كمونیستها هم از آن استفاده می کردند.... آنها مسائل اسلامی و احكام طهارت و نجاست را رعایت نمی کردند، خلاصه ما از این برنامه خیلی اوقاتمان تلخ می شد... ما می گفتیم حاضر نیستیم با آنها (یعنی كمونیستها) هم كاسه و هم غذا شویم."

۴) منتظری داستانی را نقل میکند كه شنیدن آن بی فایده نیست. او میگوید: "...آقای قاضی خرم آبادی.... میگفت: قبل از انقلاب كه من در خرم آباد بودم یکی از علمای لرستان كه نفوذ محلی هم داشت مقداری در رابطه با ترویج از امام و مسائل انقلاب فعالیت میکرد و با ما همراه بود. ساواك لرستان از طریق شنود تلفنهای او كشف کرده بود كه گویا با زنی مربوط است. او را صیغه کرده یا بنا بوده صیغه كند. خلاصه ساواك خرم آباد برای مقدم كه رئیس ساواك بود گزارش کرده بود كه این سوژه خوبی است و ما می توانیم با افشای این قضیه آبروی فلانی را ببریم. مقدم گفته بود نه این كار را نكنید. برای اینکه اصل روحانیت كه محفوظ باشد ما مردم را حفظ کرده ایم. اگر در امور دینی بدبینی در جامعه درست شود این به ضرر است و باعث می شود كه ماركسیستها و كمونیستها در منطقه تقویت شوند". منتظری ادامه داده میگوید: "بالاخره بعضی از آنها (یعنی امثال رئیس كل ساواك شاه) افراد فهمیده ای بودند و روی این مسائل حساب میکردند."

۵) "همه کسانی كه در جریان انقلاب بوده اند می دانند در بین علمای زنده و علمای معاصرین كه شهید شدند احدی را نمی توانید پیدا كنید كه مانند من به مرحوم امام نزدیک بوده باشد و به اهداف ایشان خدمت کرده باشد."